



## نکته های ناب

### (فرازهایی از حدیث دوازدهم)

آنچه پیش روی دارید گزیده ای است از مباحث عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره) که چونان شاخسار پرشکوف های است از باغ بینهایت روح و جان عارض عاشق و سالک، تا از یاد نبریم که در فراسوی هیاهوی زندگی و در پشت دیوارهای مسابقه زیستن و بودن و در لابلای سطور

نوشته های آن قافله سالار سفر کرده، دنیایی است روشنتر از چشمه خورشید، حقایقی است زلالتر از آب، چمنزاری است سبزتر از ملکوت و جهانی است به وسعت عرفان و به شامه نوازی عطر مست کننده عشق. بهترین دروهای ما نثار روح پرفتوح امام خمینی(ره)، معمار بزرگ انقلاب اسلامی و راهگشای تلاشگران راستی و رستگاری باد.

حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: بود امیرالمؤمنین علیه السلام، که می فرمود: آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن، و دور کن از شب پهلوی خود را، و بپرهیز خداوند پروردگار خویش را.

شرح کان یقول مفادش غیر از قال یا یقول است، زیرا که از آن استفاده دوام و استمرار می شود. معلوم می شود حضرت این کلام را مکرر می فرمودند.

و تنبیه آگاهی دادن از غفلت و بیدار کردن از خواب است. و در اینجا هر دو معنی مناسب است، زیرا که قلوب قبل از تفکر در غفلت مغمور و در خواب اندرند، و با آن از غفلت درآیند و از خواب انگیخته شوند. و خواب و بیداری و غفلت و هشیاری ملک بدن و ملکوت نفس با هم مختلف اند: چه بسا چشم ظاهر بیدار و جنبه ملک هوشیار است، و چشم باطن و بصیرت در خواب گران و جنبه ملکوت نفس در غفلت و بیهوشی است.

و تفکر اعمال فکر است. و آن عبارت است از ترتیب امور معلومه برای به دست آوردن نتایج مجهوله. و آن اعم است از تفکری که از مقامات سالکین است، زیرا که آن را خواجه انصاری چنین تعریف فرموده: **اعلم أن التفكير تلمس البصيرة لاستدراك البغية**. یعنی بدان که تفکر عبارت است از جستجو نمودن بصیرت قلب و چشم ملکوت مطلوب خود را برای ادراک آن. و معلوم است مطلوبات قلوب معارف است. و از این جهت در این حدیث شریف نیز مقصود از تفکر، معنی خاص راجع به قلوب و حیات آنهاست.

و قلب را اطلاقات بسیار و اصطلاحات بیشماری است. پیش طباً و عامه مردم اطلاق شود بر پارچه گوشت صنوبری که با قبض و بسط آن خون در شریانها جریان پیدا کند، و در آن تولید روح حیوانی، که بخار لطیفی است، گردد. و پیش حکما به بعضی مقامات نفس اطلاق شود. و اصحاب عرفان برای آن مقامات و مراتبی قائل اند که غور در بیان اصطلاحات آنها خارج از وظیفه است. و در قرآن کریم و احادیث شریفه، در مقامات مختلفه، به هر یک از معانی متداوله بین عامه و خاصه اطلاق شده است، چنانچه **ان القلوب لدى الحناجر** به معنای متعارف پیش طباً، و **لهم قلوب لا یفقهون بها**. به معنی متداول در السنه حکما، و ان فی ذلک لذکری لمن کان قلب أو القی السمع و هو شهید بر طبق اصطلاح عرفا جریان یافته. و در حدیث شریف به مناسبت **تفکر** مقصود معنی متداول پیش حکماست. و اما **قلب** به اصطلاح عرفا با **تفکر** مناسبتی ندارد، خصوصاً بعضی از مراتب آن، چنانچه اهل اصطلاح می دانند.



## فصل، در بیان فضیلت تفکر است

### تتمیم: در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق

بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است. و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث کریمه تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده، و از تارک آن تغییر و تکذیب شده. و در کافی شریف سند به حضرت صادق، علیه السلام، رساند که فرمود: **أفضل العباده ادمان التفکر فی الله و فی قدرته.** و پس از این زکری از این حدیث پیش می آید. و در حدیث دیگر یک ساعت تفکر را از عبادت یک شب بهتر دانسته. و در حدیث نبوی، صلی الله علیه و آله، است که تفکر یک ساعت از عبادت یکسال بهتر است. و در حدیث دیگر است که تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت شصت سال، و در حدیث دیگر هفتاد سال، و از بعضی علمای فقه و حدیث هزار سال هم حدیث شده. در هر صورت، از برای آن درجات و مراتبی است، و از برای هر مرتبه ای نتیجه یا نتایجی است که ما به ذکر بعضی از آن می پردازیم.

اول تفکر در حق و اسماً و صفات و کمالات اوست. و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد. و این افضل مراتب فکر و اعلی مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است، زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود. و این نقشه تجلیات قلوب صدیقین است، و از این جهت آن را **برهان صدیقین** گویند، زیرا که **صدیقین** از مشاهده ذات شهود اسماً و صفات کنند، و در آئینه اسماً اعیان و مظاهر را شهود نمایند. و اینکه این قسم برهان را **برهان صدیقین** گوئیم برای آن است که اگر صدیقی بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان درآورد و آنچه ذوقاً و شهوداً یافته به قالب الفاظ بریزد.

این چنین شود، نه آنکه هر کس بدین برهان علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است، یا آنکه معارف صدیقین از سنخ براهین است، منتها براهین مخصوصی. هیئات که علوم آنها از جنس تفکر باشد، یا مشاهدات آنها را با برهان و مقدمات آن مشابهتی. تا قلب در حجاب برهان است و قدم او قدم تفکر است،

بباید دانست که اینکه ما گفتیم تفکر در ذات و اسماً و صفات، ممکن است جاهل گمان کند که تفکر در ذات ممنوع است به حسب روایات، و نداند که آن تفکر که ممنوع است تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن است، چنانچه از روایات شریفه استفاده می شود. و گاهی نیز غیر اهل را منع کردند از نظر به بعضی معارف که مقدمات دقیقه داشته، چنانچه حکما نیز در هر دو مقام موافق اند. اما استحاله اکتناه ذات در کتب آنها مبرهن است، و منع از تفکر آن نزد جمیع مسلم. و اما شرایط دخول در این علوم و منع تعلیم غیر اهل، در کتب آنها مذکور و وصیت آنها در اوایل کتب یا اواخر آن مسطور است، چنانچه دو امام فن و فیلسوف بزرگ اسلام، شیخ ابوعلی سینا، و صدرالمتألهین، در آخر اشارات، و اول اسفار، وصیت بلیغ در این باب فرمودند. و اما نظر در ذات برای اثبات وجود و توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیا و آمال عرفا بوده، و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات و اسماً و صفات ذات مقدس است، و ملحدین اسماً را حق تعالی تعبیر فرموده. و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار، مثل اصول کافی و توحید شیخ صدوق، غور در اثبات ذات و اسماً و صفات نمودند.

**اول تفکر در حق و اسماً و صفات و کمالات اوست. و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد. و این افضل مراتب فکر و اعلی مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است**

بعضی از جاهلان پیدا شده در قرون اخیر که ندیده و نسنجیده و از کتاب سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود نظر در معارف را، که غایت مقصد انبیا و اولیا، سلام الله علیهم، است و سرتاپای کتاب خدا و اخبار اهل بیت(ع)، مشموم از آن است، مزاج شمرده و هر ناسزایی و تهمت را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده اند

و فرق بین مآثورات از انبیا و کتب حکما فقط در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، چنانچه فردی بین فقه و اخبار راجعه به فقه در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، نه در معنی. لیکن مصیبت در آن است که در لباس اهل علم بعضی از جاهلان پیدا شده در قرون اخیر که ندیده و نسنجیده و از کتاب سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود نظر در معارف را، که غایت مقصد انبیا و اولیا، سلام الله علیهم، است و سرتاپای کتاب خدا و اخبار اهل بیت، سلام الله علیهم، مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمت را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده، و از او اگر سؤال شود که این همه تفکیر و تفسیق برای چیست، متشبث شود به حدیث لا تتفکروا فی ذات الله. این بیچاره جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آنکه گمان کرده حکماً تفکر در ذات می کنند، با آنکه آنها تفکر در ذات را و اکتناه آن را ممتنع می دانند، و این خود یکی از مسائل مبرهنه آن علم است. و دیگر آنکه معنی حدیث را ندانسته، گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.



## فصل، در تفکر در مصنوع است

یکی دیگر از درجات تفکر، فکرت در لطایف صنعت و اتقان آن و دقایق خلقت است، به قدری که در طاقت بشر است. و نتیجه آن علم به مبدأ کامل و صانع حکیم است. و این عکس برهان صدیقین است، زیرا که مبدأ برهان در آن مقام حق تعالی عز اسمه است، و از آن علم به تجلیات و مظاهر و آیات حاصل شود، و در این مقام مبدأ برهان مخلوقات است، و از آن علم به مبدأ و صانع حاصل شود. و این برهان برای عامه است و آنها را حظی از برهان صدیقین نیست، و لهذا شاید بسیاری انکار نمایند که نظر در حق مبدأ علم به خود او شود، و علم به مبدأ موجب شود علم به مخلوق را.

بالجمله، تفکر در لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نافع و از فضایل اعمال قلبیه و افضل از جمیع عبادات است، زیرا که نتیجه آن اشرف نتایج است. گرچه جمیع عبادات نتیجه اصلی و سر واقعی آنها حصول معارف است، ولی کشف این سر و حصول این نتیجه برای ماها نشود، و از برای آن اهلی است که هر عبادتی برای آنها بذر مشاهده یا مشاهداتی است. در هر صورت، اطلاع بر لطایف صنعت و اسرار خلقت بحقیقت تاکنون برای بشر (میسر) نگردیده. و به طوری پایه آن دقیق و محکم است و نظام آن جمیل و از روی اسلوب کمال است که در هر موجودی، اگرچه حقیر به نظر آید، اگر بشر با کمال علمی که در قرنهای حاصل کردند دقیق شوند، به هزار یک از آن اطلاع پیدا نکنند، تا چه رسد به آنکه نظام کلی جملی را در تحت نظر درآورند و بخواهند با افکار جزئی ناقصه خود پی به لطایف و دقایق آن برند.

ما اکنون نظر شما را جلب می کنیم به یکی از دقایق خلقت که نسبتاً نزدیک به افهام و از محسوسات به شمار آید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ای عزیز، نظر کن و تفکر نما در این نسبتی که در بین شمس و زمین است به مسافت معین و حرکت خاص که زمین دارد به دور خود و شمس، که با مدار معینی حرکت می کند که شب و روز و فصول از آن حاصل می شود، چه اتقان صنع و حکمت کاملی است که اگر با این ترتیب نبود، یعنی شمس نزدیک بود یا دور بود، در صورت اول از حرارت و در صورت دوم از سرما و برودت، در زمین تکوین معدن و نبات و حیوان نمی شد. و اگر چنانچه با همین نسبت ساکن بود زمین، تولید روز و شب و فصول نمی شد، و بیشتر زمین یا تمام آن قابل تکوین نمی شد. اکتفا به این نیز نشده، اوج، یعنی غایت دوری زمین از شمس، در جانب شمال واقع شده که حرارت زیاد نشود، و صدمه به مکونات وارد نیاید، و حسیض، یعنی غایت نزدیکی شمس به زمین، در جانب جنوب واقع شده که از سرما ضرر به ساکنین زمین وارد نشود.

به این نیز اکتفا نشده، ماه را، که تأثیر در تربیت موجودات زمین دارد، در سیر با زمین مختلف قرار داده، به طوری که شمس وقتی در شمال زمین است، قمر در منطقه جنوبی، و به عکس، وقتی آن یک در منطقه جنوبی است، این یک در منطقه شمالی است، برای انتفاع سکان ارض از آنها. اینها یکی از امور محسوسه ضروریه است، لیکن احاطه به دقایق و لطایف آن جز خالق آن، که علمش محیط است، احدی پیدا نکند.

چرا این قدر دور رفتیم، اگر کسی در خلقت خود، به قدر سعه علم و طاقت خود، تفکر نماید: اولاً در مدارک ظاهره خود که آنها بر طبق مدارک و محسوسات ساخته شده - از برای هر دسته از مدرکاتی که در این عالم یافت می شود قوه ادراکی قرار داده شده، با چه وضعیتی و ترتیب محیرالعقولی، و امور معنویه را، که با حواس ظاهره ادراک نتوان کرد، حواس باطنه قرار داده شد که آنها را ادراک نماید. از علم الروح و قوای روحانیه نفس، که دست بشر از اطلاع بر آن کوتاه است، صرف نظر نما، علم بدن و تشریح و ساختمان طبیعی خواص هر یک از اعضا ظاهره و باطنه را در تحت نظر و فکر بیاور، بین چه نظام غریبی و ترتیب عجیبی است، با آنکه علم بشر با صدها قرن سال به هزار یک آن نرسیده و تمام علما اظهار عجز خود را با زبان فصیح می نمایند، با اینکه بدن این انسان در مقابل دیگر موجودات زمین یک ذره ناقابل است، و زمین و همه موجودات آن در مقابل نظام شمسی قدر قابل ندارد، و تمام منظومه شمسی ما در مقابل منظومات شمسیه دیگر قدر محسوسی ندارد، و تمام این نظامات کلیه و جزئیه با یک ترتیب منظم و نظام مرتبی بنا شده است که به ذره ای از آن کسی ایراد نتوان کرد، و عقول تمام بشر از فهم دقیقه ای از دقایق آن عاجز است. آیا پس از این تفکر، عقل شما محتاج به مطلب دیگری است برای آنکه اذعان کند به آنکه یک موجود عالم قادر حکیمی که هیچ چیزش شبیه موجودات دیگر نیست این موجودات را با این همه حکمت و نظام و ترتیب متقن ایجاد فرموده؟ **أفی الله شک فاطر السموات والارض.**

این همه صنعت منظم، که عقول بشر از فهم کلیات آن عاجز است، بی ربط و خود به خود پیدا نشده. کور باد چشم دلی که حق را نبیند و جمال جمیل او را در این موجودات مشاهده نکند. نابود باد کسی که با این همه آیات و آثار باز در شک و تردید باشد. ولی چه کند انسان بیچاره که گرفتار اوهام است؟ اگر شما تسبیح خود را ارائه دهید و دعوی کنید که این تسبیح خود به خود بدون آنکه کسی او را تنظیم کرده باشد منظم شده، همه بشر به عقل شما می خندند. مصیبت آنجاست که اگر ساعت بغلی را در آورده همین دعوی را درباره آن نیز نمایید، آیا شما را از زمره عقلا خارج می کنند و تمام عقلای عالم شما را رمی به جنون می کنند یا نه؟ آیا کسی که این نظام ساده جزئی را از رشته علل و اسباب خارج دانست، باید گفت مجنون است و از حقوق عقلا باید او را محروم دانست، پس چه باید کرد با کسی که این نظام عالم، نه بلکه این انسان و نظام روح و بدن او، را مدعی است خود بخود پیدا شده؟ او را باز باید در زمره عقلا حساب کرد؟ آیا کدام بیخرد از این بیخردتر است. **قتل الانسان ما أکفره** مرده باد انسان که باز زنده به علم نیست و در بحر ضلالت خود غوطه ور است.

**نظر کن و تفکر نما در این نسبتی که در بین شمس و زمین است به مسافت معین و حرکت خاص که زمین دارد به دور خود و شمس، که با مدار معینی حرکت می کند که شب و روز و فصول از آن حاصل می شود، چه اتقان صنع و حکمت کاملی است**



## فصل، در تفکر در احوال نفس است

یکی از درجات تفکر، فکر در احوال نفس است که از آن نتایج بسیار و معارف بی شمار حاصل شود. و ما اکنون نظر به دو نتیجه داریم: یکی علم به یوم معاد، و دیگر علم به بعث رسل و انزال کتب، یعنی، نبوت عامه و شرایع حقه. یکی از حالات نفس، حال تجرد آن است که حکماً شامخین کمتر مسئله ای از مسائل حکیمه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده اند. و ما اکنون در صدد اثبات تجرد آن به وجه تفصیلی نیستیم، از این جهت به بعضی ادله، که مبادی آن کم مؤنه است، اکتفا می نماییم و به ذکر مقصد می پردازیم. پس، گوییم که به اتفاق اطباء و علما معرفه الاعضاء و حکم تجربه، تمام اجزای بدن انسان، از ام الدماغ، که مرکز ادراکات و محل ظهور قوای نفس است، تا آخرین اجزای کثیفه صلبه بدن، از سن ۲۵ سالگی یا ۳۰ سالگی به بعد رو به انحطاط و نقصان گذارد و به افق ضعف و سستی نزدیک شود و ما خود نیز تجربه کردیم که ضعف و سستی در تمام قوا نمایان شود. ولی در همین موقع، یعنی از سن سی و چهل به بعد، قوای روحانیه و ادراکات عقلیه کاملتر است و رو به ترقی و اشتداد است. از این، نتیجه حاصل آید که قوای ادراکیه عقلیه جسمانی نیست، چه اگر جسمانی بودی، چون سایر قوای جسمانی رو به ضعف گذاشتی. و نتوان توهم کرد که از کثرت اعمال قوای فکریه و حصول تجربه قوای عقلیه قوی گردیده، زیرا که تمام قوای جسمانی با کثرت اعمال آن و به کار انداختن آن رو به انحلال و زوال رود نه رو به قوت و کمال، و این خود دلیل بر این است که قوای عقلیه و جسم و جسمانی نیست. و نقض به حال کهولت که قوای فکریه هم ناقص می شود بی محل است، زیرا که اولاً هیچ یک از قوای جسمانی تا سن کهولت رو به اشتداد نیست تا آنکه گفته شود که فلان محل از جسم مورد ادراکات عقلیه است و تا سن کهولت رو به اشتداد و قوت بوده، و اکنون که ضعیف شده قوه فکر هم ضعیف شده. و ثانیاً، آن ضعف در حال کهولت نیز راجع به فکر است که از قوای حاله در جسم است، یا آنکه احتیاج به قوای جسمانی دارد، و اما ادراکات محضه و ملکات خبیثه یا فاضله در آن وقت نیز قویتر از سابق است، گرچه اظهار یا ظهورش کمتر باشد. بالجمله، برای اثبات مدعای ما همان قوت ادراک در سن چهل پنجاه سالگی کفایت کند.

## فصل، در بیان تقوی است

بدان که تقوی از وقایه به معنی نگهداری است. و در عرف و لسان اخبار، عبارت است از حفظ نفس از مخالفت اوامر و نواهی حق و متابعت رضای او. و کثیراً استعمال شود در حفظ بلیغ و نگاهداری کامل نفس از وقوع در محظورات به ترک مشتبهات. و من أخذ بالشبهات، وقع فی المحرمات و هلک من حیث لا یعلم. و من رتع حول الحمی یوشک أن یقع فیه. و بیاید دانست که تقوی گرچه از مدارج کمال و مقامات نیست ولی بی آن نیز حصول مقامی امکان ندارد، زیرا که مادامی که نفس ملوث به لوث محرمات است، داخل در باب انسانیت و سالک طریق آن نیست، و مادامی که تابع مشتبهات و لذایذ نفسانیه است و حلاوت لذایذ در کام اوست، اول مقام کمالات انسانیه برای او رخ ندهد، و تا حب و علاقه به دنیا در قلب او باقی است، به مقام متوسطین و زاهدین نرسد، و تا حب نفس در کامن ذات اوست، به مقام مخلصین و محبین نایل نگردد، و تا کثرات ملک و ملکوت در قلب او ظاهر است، به مقام مجذوبین نرسد، و تا کثرات اسماً در باطن ذات او متجلی است، به فنای کلی نایل نگردد، و تا قلب التفات به مقامات دارد به مقام کمال فنا نرسد، و تا تلوین در کار است، به مقام تمکین نرسد و ذات به مقام اسم ذاتی در سر او تجلی ازلی و ابدی نکند، پس، تقوی عامه از محرمات است، و خاصه از مشتبهات، و زاهدان از علاقه به دنیا، و مخلصان از حب نفس، و مجذوبان از ظهور کثرات افعالی، و فانیان از کثرات اسمائی، و واصلان از توجه به فنا، و متمکنان از تلویجات: فاستقم کما أمرت. و از برای هر یک از این مراتب شرحی است که ذکر آن جز حیرت در اصطلاحات و محتجب ماندن در حجب مفاهیم برای امثال ما نتیجه ای ندارد، و از برای هر میدانی اهلی است. اکنون عطف توجه نماییم به ذکر شمه ای از تقوا در اول امر که برای نوع مهم است.

## فصل، در بیان تقوای عامه

بدان ای عزیز که چنانچه از برای این بدن صحت و مرضی است و علاج و معالجه، برای نفس انسانی و روح آدمیزاده نیز صحت و مرض و سقم و سلامتی و علاج و معالجه است. صحت سلامت آن عبارت است از اعتدال در طریق انسانیت، و مرض و سقم آن اعوجاج از طریق و انحراف از جاده انسانیت است. و اهمیت امراض نفسانیه هزاران درجه بیشتر از امراض جسمانی است، زیرا که غایت این امراض منتهی می نماید انسان را به حلول موت، و همین که مرگ آمد و توجه نفس از بدن سلب شد، تمام امراض جسمانی و خللهای ماده از او مرتفع شود و هیچیک از آلام و اسقام بدنیه برای او باقی نماند. ولیکن اگر خدای نخواستار امراض روحیه و اسقام نفسیه باشد، اول سلب توجه نفس از بدن و حصول توجه به ملکوت خویش، اول پیدایش امراض اسقام آن است. مثل توجه به دنیا و تعلق به آن، مثل مخدراتی است که انسان را از خود بیخود نموده، و سلب علاقه روح از دنیای بدن باعث به خود آمدن آن است. و همین که به خود آمد، آلام و اسقام و امراضی که در باطن ذات داشت همه به او هجوم کند و تمام آنها که تا آن وقت مخفی بوده و مثل آتشی بوده که در زیر خاکستر پنهان بوده هویدا گردد. و آن امراض و آلام یا از او زایل نشود و ملازم او باشد، یا اگر زایل شدنی باشد، پس از هزاران سال در تحت فشارها و زحمتها و آتشتها و داغها مرتفع شود: آخر الدوا الکی. قال تعالی: یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم.